

در ظرف چندماه اخیر این ترجمه‌ها از کریم کشاورز منتشر شده است: «اسلام در ایران» از بطروشفسکی، «آبیاری در ترکستان» از بارتولد، «روستایان» از چخوف، چاپ دوم «نهضت سرداران در خراسان» از بطروشفسکی و چاپ دوم کتاب «اشکانیان» از دیاکونوف، و «سفر حسنک یزدی به گلان» (نوشته)؛ و در ظرف چند ماه آینده این آثار از او منتشر خواهد شد: «تاریخ ترکستان» از بارتولد، «افسانه‌های کردی» از رودنکو، «آثار برگزیده بارتولد در مباحث ایران‌شناسی»، «چند قصه»، «مجموعه مقالات».

این مقدار کار از جانب مردی که سال عمرش دارد به هفتاد نزدیک می‌شود هیچ کم از ستایش انگیز نیست.

کریم کشاورز مردی است دارای عالیترین صفات و سجایا: مردی است دانشمند و کاری، با خلقی شوخ و مهربان، وطبعی منیع و نجیب. گفتگوی زیر در محیط گرم‌خانه آقای کشاورز میان ایشان و چند تن از علاقه‌مندان به آثارشان صورت گرفت. نویسندگان «کتاب امروز» لازم می‌دانند علاوه بر آقای کشاورز، از آقایان عنایت‌الله رضا و مهرداد بهار و احمد سمیعی و محمدرضا حکیمی که به دعوت «کتاب امروز» در این بحث شرکت کردند سپاسگزاری کنند.

کریم کشاورز:

مترجم، نویسنده، انسان

رساله جامع علوم انسانی

نشان داده باشد. واقعا نصف این آثار هم برای عمر يك نفر مترجم یا يك نفر اهل علم کافی است. از این نظر هم باید آقای کشاورز را ستود که یاگنشت زمان و کسالت مزاج از پا نیفتاده‌اند و هنوز به هرکاری دست می‌زنند آن را به بهترین وجه انجام می‌دهند. بنده به عنوان کسی که با ترجمه کمابیش سروکار داشته و بازیان روسی آشنایی دارد باید صادقانه اعتراف کنم که در زبان فارسی هیچ‌کسی را نداشته و نداریم که توانسته باشد در ترجمه آثار روسی به فارسی نیسی از خلعت آقای کشاورز را انجام داده باشد.

دوران باستان تا پایان سده هیجدهم» و یا ترجمه‌هایی که از آثار بطروشفسکی کرده‌اند از جمله «اسلام در ایران» یا «مسائل ارضی دوران مغول» که اطلاعات فوق‌العاده جالبی به خواننده می‌دهد، یا همین «آبیاری در ترکستان» بارتولد که به تازگی درآمده و یا «ترکستان» بارتولد که ترجمه کرده و هنوز به چاپ نرسیده و از شاهکارهای ایران‌شناسی جهان به‌شمار می‌رود. باری، آثاری که آقای کشاورز از این بزرگان به فارسی برگردانیده‌اند، کار کمتر کسی بوده است. ما در ایران کسی را نمی‌شناسیم که به اندازه ایشان قدرت و اهتمام

عنایت‌الله رضا: بنده در شروع گفتگو لازم می‌دانم شگفتی خودم را از کار پرثمر آقای کشاورز ابراز دارم. ایشان واقعا خدمت بزرگی به کشور و مردم ما کرده‌اند. ایشان کار همجانبه‌ای کرده‌اند: همین ترجمه «قهرمان دوران ما» از لرمونتوف نه تنها يك اثر ادبی پرارزش است، بلکه یکی از مهمترین رمانهای پسیکولوژیک روسی است. قسمت دیگر ترجمه‌های ایشان در زمینه ایران‌شناسی است که باز باید اعتراف کرد به قول خود روسها کار ایشان «رازماخ» یعنی دامنه پهنآوری دارد. «تاریخ ماد» که ایشان ترجمه کرده‌اند، یا «تاریخ ایران از

اما سؤالی که بنده از آقای کشاورز دارم دربارهٔ زبان کتاب است. ایشان در زبان ترجمه سطح را زیاد بالا گرفته‌اند و اصطلاحات قدیمی و عربی زیاد به کار می‌برند، هرچند این کار در نوع خود بسیار زیبا و شیوا است، ولی خیلی دلم می‌خواست نظر ایشان را در این باره بدانم که آیا مشکلات ترجمه آقای کشاورز را به انتخاب این کلمات مشابه عربی وامی‌داشته، یا این که به‌طور کلی به این واژه‌های قدیم رغبت داشته‌اند؟

عربی یا فارسی

کریم کشاورز: بنده شایستهٔ تعریف‌های آقای دکتر نیستم. در عین حال متشکرم. ولی راجع به‌زیاد به کار بردن کلمات عربی در زبان، باید بگویم که دیگران هم این تذکر را به‌من داده‌اند. در واقع من از نسلی هستم که عربی زیاد به کار می‌برده و حالا بعضی اوقات اتفاق می‌افتد که واقعا وقتی می‌گویم برای فلان کلمه معادل فارسی بیابم مانند آن است که بخوام کلمه را از عربی به فارسی ترجمه کنم. به‌رحال ایراد کاملا صحیح است و من باید اگر عمری باشد و باز به ترجمه تازه‌ای پرداختم سعی کنم به جای کلمات عربی معادلهای فارسی آنها را پیدا کنم. کاملا صحیح است.

احمد سمیعی: دلیل دیگرش آن است که آقای کشاورز با اطلاعات و دانشی که دارند راحت ترجمه می‌کنند. آن کوشی را که پاره‌ای دارند تا بیان فارسی را در قالب خاصی بریزند، ایشان آن کوشش را لازم نمی‌شمارند.

کشاورز: شاید جناب عالی اطلاع دارید که معمولا من وقتی ترجمه می‌کنم کتاب را می‌گذارم پهلوی دستم و شروع می‌کنم به نوشتن، به ترجمه. همین، دیگر تمام است. بعد، نوشتهٔ خودم را یک بار هم می‌خوانم و گاه اصلاحاتی می‌کنم، «که» یا «را» یا کلمه‌ای که اقتاده اضافه می‌کنم. ملاحظه می‌کنید، البته باز هم قصه‌هایی برجا باقی می‌ماند، که می‌گویم غلط‌گیری کنم، ولی در این میان کلمات عربی خود به‌خود به‌روی کاغذ می‌آید که البته گاه بیش از حد لازم است.

سمیعی: البته آقایان می‌دانند که ترجمه‌های آقای کشاورز فقط از روسی نیست، از فرانسه هم هست، مانند خاطره‌های دوگل از جنگ جهانی دوم که جزو کتابهای سنگین و بزرگی است که در این ده پانزده ساله ترجمه شده است. کتاب سه‌جلدی مهمی است.

کشاورز: باید بگویم که نوشتهٔ دوگل سبک بسیار

بالایی دارد، ترجمه‌اش دشوار است. سمیعی: من فکر می‌کنم اثر دوگل سبک شده که این ترجمهٔ شما از نظر شیوایی امتیاز خاصی پیدا کند. شاید سبک و اثر عالی دوگل در خود مترجم هم اثر گذاشته و الهام بخش شده است. من که ترجمهٔ شما را خواندم دیدم که واقعا اثر ممتازی دارد.

کشاورز: خوب، این دیگر مربوط به دوگل می‌شود نه به‌من.

سمیعی: برای من این سؤال پیش آمد: چه شد که جلد سوم این کتاب را شما ترجمه نکرده‌اید؟

کشاورز: بنده همیشه بازار را هم در نظر می‌گیرم. برای این جلد ناشر نخواست دستمزد کافی به من بدهد. برای دو جلد اول هم پول بسیار کمی به من داده بودند. از این‌رو وقتی ترجمهٔ جلد سوم را پیشنهاد کردند گفتم با این مبلغ ترجمه نمی‌کنم، چون اگر همین قدر زحمت و وقت را روی ترجمهٔ دیگری بگذارم بارها بیشتر به‌من پول می‌دهند. ناشر هم خوشبختانه به سراغ مترجم دیگری رفت. من دو جلد اول دوگل را که ۷۴۴ صفحه است در ظرف پنج یا شش‌ماه ترجمه کردم. ولی جلد سومش سه‌سال بعد منتشر شد. البته این نتیجهٔ پرکاری من نیست. چون من کار دیگری ندارم و تنها مرمعاش من ترجمه و نوشتن است.

کریم امامی: این راه تأمین معاش چیزی است که در مملکت ما کمتر کسی توانسته به آن اکتفا کند.

کشاورز: البته من آدم پرتوقمی نیستم. هرگز هم نخواست‌ام در زندگی پولدار بشوم. ولی به‌رحال امرمان گذشته و نمی‌گذرد.

رضا: اتفاقا همین چیزی بود که جناب عالی به‌بنده فرمودید. موقی که به ایران برگشتم و اولین بار با آقای فرهوشی خدمت رسیدیم، بنده برای ترجمه شوری داشتم. مشوق من هم آقای سمیعی بودند. ولی آقای کشاورز بنده را متصرف کردند. ایشان به‌بنده فرمودند که از این راه نمی‌شود زندگی کرد.

کشاورز: آخر اگر زندگی کوچک و محدود من از این راه برگردد دلیل نمی‌شود که شما هم از ترجمه گذران کنید.

سمیعی: ترجمه تنها مرمعاش نمی‌تواند باشد ولی می‌تواند کمک زندگی باشد.

رضا: بدبختی اینجاست که وقتی جنبهٔ کمکی پیدا می‌کند دیگر برای ترجمه وقتی باقی نمی‌ماند. همهٔ نیروی آدم صرف شغلی می‌شود که با آن تأمین معاش می‌کنند. باید کسانی که از عهدهٔ ترجمه برمی‌آیند به‌طوری تأمین شوند که همهٔ وقت خود را روی این کار بگذارند. به‌نظر من هنوز به این مسئله توجه نشده است که جامعهٔ ما تاچه پایه به‌امر ترجمه آثار علمی و ادبی نیازمند است.

همین رشتهٔ ایرانشناسی را بگیریم که به‌کنور و جامعهٔ ما مربوط است. هنوز متفکری پیدا نکرده‌ایم که خود بنشینند و در همین زمینه‌ها مطالعه و اظهارنظر کنند. هر اظهارنظری هست همیشه غریبه‌ها یا شورویها به جای ما کرده‌اند.

کشاورز: کم‌کم دارد پیدا می‌شود. میان ما ایرانیان هم این‌گونه محققان پیدا می‌شوند.

رضا: تنها کسی را که اینجا دیده‌ام در اندیشهٔ هایش نکته‌ای وجود دارد آقای زرین‌کوب است.

از رشت شروع شد

سمیعی: آقای کشاورز، می‌خواستم بپرسم که شما از کی به فکر ترجمه و کارهای ادبی افتادید؟

کشاورز: کار من از مجلهٔ «فرهنگ» رشت شروع شد.

سمیعی: تقریبا چندسال پیش؟

کشاورز: سالها پیش، از ۱۲۹۷ که هفده‌هیجده ساله بودم. آنجمنی بود که دانش‌آموزان تشکیل داده بودند و بعد توسعه یافت. مبتکر آن هم میرزا حسین خان جودت بود. میرزا حسین خان که عضو وزارت معارف بود و بعدها در زمان وزارت آقای علی‌اسفر حکمت رئیس معارف کرمان و به‌گمانم بعد متصدی ساختمان دانشگاه تهران بود. هنوزم زنده است. مردی است شیرازی، همشهری آقای امامی.

سمیعی: آیا به‌یاد دارید اولین ترجمه‌ای که از شما چاپ شده چه بوده؟

کشاورز: به‌نظرم قطعه‌ای بود از هاینریش هاینه Heinrich Heine شاعر معروف آلمانی تحت عنوان «آتاترول». از این شاعر قطعات دیگری هم به ترجمهٔ من (از فرانسه) در مجلهٔ «فرهنگ» رشت چاپ شده است. من در آن زمان روسی نمی‌دانستم. کتاب فرانسه هم در رشت نایاب بود. مثلا پس از مدتها جستجو «بینوایان» و «کتور هوگو» را از کتابخانهٔ یک

خانم یونانی به دست آوردم و خواندم. در آن روزگاران درس خواندن و دانش اندوختن واقعاً کار دشواری بود. حالا بالنسبه همچور وسایل برای دانش پژوهان وجود دارد.

و دیگری لائیک یعنی غیر مذهبی که گویا اسمش رازی شده باشد.

امامی: روسی را کجا خواندید؟

شاگردها گفتند ما ترجمه‌های فلائی را بهتر از ترجمه‌های سابق می‌فهمیم. در نتیجه من هم شاگرد یوادم و هم مترجم. درسهای شیمی کشاورزی، گیاهشناسی کشاورزی، زمین‌شناسی کشاورزی، نوغانداری و جنگلداری و غیره را برای همکلاسیها ترجمه می‌کردم. از آن ترجمه‌ها هیچ چیز در دستم نیست. شاید شاگردان آن دوره داشته باشند! ماهی بیست تومان هم بابت ترجمه مزد می‌گرفتم.

سمیعی: آقای کشاورز، می‌خواستم بیرسم خانواده در سرنوشت شما چه تأثیری داشته و یا اصلاً تأثیری داشته؟

کشاورز: من روسی را مثل بچه‌ها خواندم، یعنی اول شروع کردم به حرف زدن، بعد به خواندن و یاد گرفتن دستور و ادبیات رسیدم.

امامی: یعنی به همان ترتیب که باید زبان را یاد گرفت.

کشاورز: من از مادرم تاحدی سلامت و سخت‌جانی و سخت‌کوشی را به ارث بردم. ولی پرورش فکری خودم را - گو اینکه پدرم وقتی نهمساله بودم درگذشت - مرهون پدرم و بستگان پدری‌ام هستم. این که می‌گویند «مردگان بر زندگان حکومت می‌کنند» تا اندازه‌ای در این مورد صادق است. پدرم محمد وکیل‌التجار یزدی در دوره اول و دوم مجلس از گیلان وکیل بود و در دوره دوم در مجلس سکنه کرد و درگذشت. او از شرکت کنندگان فعال انقلاب مشروطیت در گیلان و حرکت به طرف تهران و سرنگون کردن محمدعلی میرزای قاجار بود. بدیهی است که این در من تأثیر گذاشته. به‌طور کلی پرورش فکری من در محیط فرهنگ عمومی ملی و فرهنگهای محلی گیلکی و یزدی جریان داشته و فرهنگ و ادبیات فرانسه و تاحدی ادبیات روسی هم در نمو و تکامل فکری من

سمیعی: در مدرسه روسی قدیم رشت هم بودید؟

کشاورز: نه، نه. من ابتدا معلم زبان فارسی امریکاییها بودم، منظورم مبلغین امریکایی است که در مدرسه امریکایی رشت بودند. بعد در کنسولگری روس درس دادم. و کم‌کم روسی یاد گرفتم. و چون آنها یک منشی لازم داشتند مرا استخدام کردند. پس از چندی دبیر - مترجم شدم.

من و سواس در ترجمه را به‌طور طبیعی پیدا کردم. چون مجبور بودم استاد دیپلماتیک را ترجمه کنم و این کار دقت بسیار می‌خواهد. و اما نکته‌ای را درباره شروع ترجمه فراموش کردم بگویم. برای اولین بار در «مدرسه

رضا: شما هیچ در شوروی تحصیل نکرده‌اید؟

کشاورز: نه، فقط سه بار به آنجا سفر کردم. بار اول بچه بودم و به‌همراه پدرم که وکیل مجلس بود و پس از بیمارارن مجلس تبعید شده بود به آنجا رفتم. یک‌بار هم وقتی در کنسولگری مترجم بودم. اما بار سوم هم در سال ۱۹۵۴ به عضویت هیئتی که تحت ریاست آقای علی‌اصغر حکمت بود یک‌ماه در شوروی بودم. اما از نظر زبان مثل آن بوده که در محل باشم، زیرا در محیط کنسولگری دایم با روسی سروکار داشتم.

سمیعی: بنده می‌خواستم سؤالی کنم: معمولاً آدم وقتی در آغاز کار دست به ترجمه می‌زند معلوم نیست که ترجمه‌اش به چاپ می‌رسد یا نه، یا حتی به‌قصد انتشار هم ممکن است آن اثر را ترجمه نکرده باشد. آیا برای شما هم چنین پیشامندی کرده؟

کشاورز: بله، بله. برای من این پیشامد در مورد کتاب آندریاس لاتسکو Andreas Latzko کرده است. شاید شما این اسم را شنیده باشید؟

سمیعی: نه، من نشنیده‌ام.

کشاورز: آندریاس لاتسکو یک نویسنده اتریشی است. او کتابی دارد درباره جنگ جهانی اول که خودش در ارتش اتریش افسر بوده است و با ایتالیا می‌جنگیده است. عنوان کتابش «مردان در جنگ» (Les Hommes en guerre) است. من این کتاب را ترجمه کردم، در حالی که فکر می‌کردم هیچ‌وقت چاپ نشود، چنانکه هنوز هم چاپ نشده است.

سمیعی: این ترجمه را دارید؟

کشاورز: بله، دارم. این «مردان در جنگ» کتابی است از نوع همان کتابی که همینگوی نوشته و آن طرف جیبه بوده است. همان که آقای دریابندری به نام «وداع یا اسلحه» ترجمه کرده‌اند. یا مانند «آتش» اثر هائری باربوس.

مهرداد بهار: به‌نظر من در ضبط اسامی خاص، در ترجمه تاریخهایی که از زبان خارجی به فارسی برگرداننده می‌شود، باید روش معین و واحدی به‌کاربرده شود. فقدان روش، بر سراسر دستگاه فرهنگی ما سایه انداخته است.



فلاح: رشت بود که ترجمه کردم.

ماهی بیست تومان

سمیعی: رشت چنین مدرسه‌ای داشت؟ جالب است.

کشاورز: بله، بله. من خودم دو سال در آنجا درس خواندم. معلمین ما هم فرانسوی بودند. درسهایمان فارسی بود، منتها همه از فرانسه ترجمه می‌شد. مترجمی داشتیم، نمی‌دانم مریش شده چه شد. مدیر فرانسوی ما که به من خیلی لطف داشت گفت فلائی درسه‌ها را ترجمه کند و من شروع کردم به ترجمه دنباله درسه‌ها.

مؤثر بوده است. من در سال ۱۹۰۱ (۱۲۷۹ ه. ش) یعنی آغاز قرن حاضر - عصر جنگها و انقلابها - به دنیا آمدم. کیست از ما که کمابیش و به‌نحوی از انجا تحت تأثیر جریانات این قرن واقع نشده باشد؟

امامی: آقای کشاورز، فرانسه را چطور یاد گرفتید؟

کشاورز: من فرانسه را در آلیانس فرانسه لائیک یاد گرفتم. چون دو تا آلیانس فرانسه هست، یکی اسرائیلی است که گویا امس اتحاد شده.

Henri Barbusse که به فارسی ترجمه شده. یا «بعد» و «در غرب خبری نیست» اثر زمارک... از ردیف کتابهای جنگی ضد جنگ است، همانطور مانده است.

سمیعی: آقای کشاورز، علت ماندنش چه بوده؟ آیا به ناشری پیشنهاد تکرده اید؟

کشاورز: نه، می دانید، مشکل بود چاپ شود، مگر آنکه بعضی جاهاش را آدم حذف می کرد.

سمیعی: شما غیر از ترجمه و تألیف کار ادبی دیگری هم می کردید؟

کشاورز: بیشترها، سی چهل سال پیش در روزنامهها هم مقاله می نوشتم.

امامی: آقای کشاورز، جناب عالی از روسی راحت تر ترجمه می کنید یا از فرانسه؟

کشاورز: آقای امامی، فرانسه، زبان خارجی اول من است.

سمیعی: اصولاً به فارسی برگردانیدن کدام یک از این دوزبان آسانتر است، نه از نظر شما، به طور کلی.

کشاورز: روسی زبانی بسیار دشوارتر است. با آن که از نظر اشکال فرانسه را با عربی مقایسه کرده اند، باز روسی از فرانسه مشکلتر است. ولی مثل این که ترجمه از هر دو زبان برایم ساز لحاظ دشواری یکسان است.

سمیعی: مثل این است که شما به ترجمه کتابهای تاریخی علاقه زیادی دارید. اینها را خودتان انتخاب می کنید یا سفارش می دهند؟

کشاورز: صرف نظر از احتیاج بازار کتاب، باید بگویم که من از کودکی به آثار تاریخی علاقه داشتم. وانگهی ناشران، طالب آن هستند.

رضا: می خواستم بیرسم اگر ناشرکار را بدلتخواه شما واگذارده، تمایل شما بیشتر به ترجمه آثار تاریخی است یا ادبی؟

کشاورز: همانطور که گفتم من حتی از دبستان به مسائل تاریخی بخصوص مسائل مربوط به ایران علاقه مند بودم. البته این هم در کار ترجمه من دخیل است. اگر مجله «بهار» اعصاب الملک را دیده باشید، من در آن مجله هر چه مطلب تاریخی بود و یا به ایران ارتباط داشت از روی میل می خواندم. با آن که تازه داشتم خواندن را یاد می گرفتم.

امامی: از کتابهایی که جناب عالی ترجمه یا تألیف کرده اید کدام یک ترد شما عزیزتر است؟

کشاورز: برای من «حسن صباح» و «هزارسال ثر پارسی» و «گیلان» و «یادداشتهای سفر حسنک یزدی به گیلان» که هر چهار تألیف است. «هزار سال ثر پارسی» را در خازک شروع کردم که در آنجا زندانی بودم. بعد هم اینجا دنبالش کردم. اصولاً آدمی فرزندخودش را هر قدر زشت باشد از اطفال زیبای دیگران بیشتر دوست دارد. ولو این که به زیبایی فرزندان دیگری و زشتی فرزند خود کاملاً آگاه باشد.

سمیعی: در خازک چطور به این همه کتاب دسترسی داشتید؟

کشاورز: خوشبختانه در آنجا کتابخانه ای درست شده بود، کتابهای را دوستان از اینجا یا از جاهای دیگر همراه آورده بودند. در حدود چهارصد جلدی کتاب داشتیم.

سمیعی: یا آقای دکتر بهار صحبتی داشتیم در زمینه اشکالات کار مترجم از نظر ضبط امامی جغرافیایی یا اعلام تاریخ باستان. در این مورد

کشاورز: چرا، مثلاً «تاریخ ماد» را به آقای دکتر فروشی نشان دادم. چاپ اول در واقع تا حدی رؤیت شده ایشان است. البته تاحدی و مسئولیت خطاها به عهده خود من است.

سمیعی: در این زمینه من فکر می کنم میان خود متخصصین هم اختلاف نظر هست یعنی میان آنها هم مسئله حل نشده است.

کشاورز: این واقعا مسئله بفرنجی است.

مهرداد بهار: از مشکلات اساسی گذشته پاره ای اشتباهات هم روی می دهد، مثلاً در زبان روسی حرف «ه» یا «ح» وجود ندارد در نتیجه «ه» زیانهای خارجی را به «گ» یا «خ» می نویسد و تلفظ می کنند. از جمله سرزمین دهها در آثار روسی داخا شده که عیناً با این تلفظ به فارسی برگردانیده شده است. به سه چهار مورد از این گونه اشتباهات من برخورددم.

کشاورز: بله، این درست است. خود بنده در «تاریخ اشکانیان» که سرگرم تصحیح مجدد آن هستم به اسامی دیگری برخورددم مانند «گدرسیا». وقتی من این کتاب را ترجمه می کردم (این را هم بگویم که این تاریخ را من بسیار سریع ترجمه کردم. در ظرف ده دوازده روز) روی



احمد سمیعی: در زمینه ضبط اسامی جغرافیایی یا اعلام تاریخ باستان فکر می کنم میان خود متخصصین هم اختلاف نظر هست.

همین حساب گ را به ه ترجمه کردم و شد «هدرسیا». در صورتی که باز هم اشتباه درآمد و همان «گدرسیا» Gedrosia درست بوده است.

بهار: من طبعاً برای حل این مشکل نظر قطعی ندارم و نمی توان برای آن قانونی کلی وضع کرده. مهم داشتن یک سیستم معین و متخص است که مترجم باید در همه موارد، همان را به کار ببرد. مثلاً در ترجمه «تاریخ ماد» آقای کشاورز یک جا می آید آریا که شکل یونانی هرات است یک جا می آید هرات. جای می آید

شما چطور اشکالات خود را رفع می کنید؟

کشاورز: این مشکل خیلی بزرگی است. من در چاپ اول البته از این رهگذر یعنی نقل اعلام بالطبع اشتباهاتی می کنم، بعد از انتقاداتی که می شود زیاد استفاده می کنم مثل همین «تاریخ ماد» که از مطالب انتقادی آقای بهار زیاد استفاده کردم و در چاپ تازه آن اسامی را تنها یا ضبط یونانی نیآوردم.

سمیعی: شما این گونه ترجمه ها را پیش از چاپ به کسی نشان نمی دهید؟

باکتریا و جایی باختر. وضع اعلام و نام شهرها در این کتاب سیستم ندارد. جایی نام یونانی فلان پادشاه آمده و جایی تلفظ جدید همان نام. این اشکالی است که عیناً در «تاریخ اشکانیان» شما هم دیده می‌شود و به عقیده من این اشتباه ایشان تنها نیست. من هرچه تاریخ که از زبانهای خارجی به فارسی برگشته و به قبل از اسلام مربوط می‌شده این عیب و اشکال را در آن دیده‌ام. به نظر بنده این واقعه بسته به نظر مترجم است که کدام سیستم واحد را می‌خواهد به کار ببرد. اگر اسم این اشخاص و مکانها را به صورت یونانی آن می‌خواهد ببرد، پس در همه موارد باید همین کار را بکند. هرگاه شکل ایرانی باستان اسامی را می‌خواهد به کار ببرد که اغلب آنها را می‌دانیم، بجز چند نامی که ممکن است شکل ایرانی آنها کم شده باشد و یا معلوم نباشد، آنها را هم می‌توان بازسازی کرد، یا آن‌که بنا را باید برنامهای ایرانی فارسی جدید گذاشت. چون اسامی در زبانهای مختلف تفاوت می‌کند، مثلاً تلفظ نام کورش در روسی، با نام کورش فرق می‌کند، خوب کدام را باید مأخذ قرار داد. من فکر می‌کنم نامهای ایرانی پیش از اسلام را باید به همان شکل ایرانی داد و در پراثر تلفظ جدید ایرانی آن را داد، البته اگر داشته باشد و در زیر صفحه شکل یونانی آن یا همان زبانی را داد که اثر از آن ترجمه شده است. به این ترتیب از اشکالات فراوانی خلاص می‌شویم مثلاً به جای آن که نام فلان پادشاه اشکانی را میتیرداتیس بنویسیم، می‌توان اسم ایرانی میتیرادات را نوشت و در پراثر مهرداد بگذاریم، و زیر صفحه میتیراداتیس را بدسیم. یا به جای آن که باکتریا و در صفحه دیگر بلخ و جای دیگر باختر بیاوریم می‌توان شکل فارسی باستانی و یا اوستایی آن را داد. متأسفانه هیچ‌یک از مترجمان چنان تاکنون این اسلوب را رعایت نکرده‌اند و مجموعاً درمی‌از نامها به دست داده‌اند که گیج‌کننده است. دلم می‌خواست بدانم شما در طبع جدید کتابتان یا ترجمه‌های تازه‌تان چه روشی پیش گرفته‌اید؟

کشاورز: من هم اکنون سرگرم تصحیح «تاریخ ماد» هستم. همینطور که فرمودید کلمه قدیمی فارسی آن را می‌گذارم و در پراثر تلفظ یونانی‌اش را.

بهار: من فکر می‌کنم جلو آوردن اسامی جدید ایرانی شهر یا شخص اسباب اشکال می‌شود. مثلاً اگر شما همدان را جلو بیاورید در خواننده احساس قدمت و کهنه بودن نام شهر از میان می‌رود. شاید بهتر باشد که اسم قدیم شهر، اکباتان مثلاً، اول بیاید بعد برای آن که خواننده

بداند این شهر کجا بوده و یا هست اسم جدید آن داده شود.

امامی: مسئله‌ای که آقای بهار به آن اشاره کردند از مشکلات بزرگ ترجمه از هرزبانی است. من فکر می‌کنم همه سنگینی این بار را نباید تنها به دوش مترجم گذاشت. هر دستگاه نشر باید آدمهای متخصصی داشته باشد که به مترجم کمک کند. ما تاکنون در ایران ترجمه‌های زیادی داشته‌ایم که ادیت نشده منتشر شده‌اند. تازه کم‌کم ناشران عمده به فکر افتاده‌اند که اشخاص وارد را به کار بگیرند تا با تخصص خود به مترجمان کمک کنند. فکر می‌کنم اگر در پاره‌ای ترجمه‌های آقای کشاورز از این قبیل اشکالات دیده می‌شود به خاطر آن است که تا حد ممکن از اشخاص متخصص استفاده نشده است.

کشاورز: من فکر می‌کنم کار یکسان کردن اسامی را باید دانشگاه بعهده بگیرد، تا راهنمایی بشود برای همه نویسندگان و مترجمان. در واقع فرهنگ اعلامی ترتیب دهد که تلفظهای مختلف نامها را دربرداشته باشد.

بهار: آخر توجه بفرمایید آقای دکتر فرموشی که همه به ایشان ارادت داریم، که هم دانشگاهی‌اند و هم آشنا به فرهنگ ایران باستان، باز با همین اشکال روبه‌رو هستند. مسئله اینجاست که دانشگاه ما هم سیستم خاصی در پیش نگرفته است. این سیستمی روی سراسر دستگاه فرهنگی، سایه انداخته است.

امامی: در واقع این مسئله‌ای است که تازه پیش آمده است. قبل از ترجمه این گونه آثار تاریخی این مسئله وجود نداشته؛ حالا که مقداری از این تحقیقات و اسناد به فارسی برگشته اشکال هم احساس شده است. خیال می‌کنم این از مشکلاتی است که در هفت هشت سال آینده حل می‌شود.

سمعی: به نظر من همانطوری که آقای امامی گفت این واقعه خیلی هم کار مترجم نیست. اصلاً از مترجم ساخته نیست. ایشان باید متن را ترجمه کنند و می‌کنند. اما این که فلان اسم در زمان خود چگونه تلفظ می‌شده و یا این که چگونه باید ضبط شود فی‌الواقع از نظر نفس ترجمه نمی‌تواند اهمیت داشته باشد.

مترجم دانش آموز

رضا: بنده می‌خواهم بگویم مترجم هم خود یک نفر شاگرد است که می‌آموزد و یاد می‌گیرد.

در دنیای ما این همه علوم مختلف و پهناور وجود دارد. مترجم از نظر آشنایی با زبان و بنا به ذوقی که دارد شروع به کار می‌کند. ولی کدام مترجم است که به همه علوم عالم باشد؟ خواه و ناخواه مترجم وقتی دست به کار ترجمه می‌شود خود شاگردی است که می‌آموزد. بنده خود در کارهای ناچیزی که کرده‌ام این را احساس کردم. مثلاً «اورارتو» را که شروع کردم به ترجمه، اصلاً از تاریخ آن بی‌اطلاع بودم. از تاریخ اورارتو هیچ نمی‌دانستم. اسامی همه برایم ناآشنا بود. بعد مراجعه می‌کردم به این کتاب و آن کتاب. از جمله کتاب آقای دکتر مشکور: می‌دیدم اسامی با آنچه که روسها نوشته‌اند به کلی ناچور است و هیچ با هم نمی‌خواند. بر فرض کسی که می‌گوید در سنگ نوشته آشوری این چنین خواندم و عیناً قرائت خود را از سنگ نوشته منعکس می‌کند به کلی با آنچه محقق غربی خوانده متفاوت است. چه‌بها حرفهای واحدی که سه نوع خواننده شده است. در این میان مترجم نمی‌داند کدام را بپذیرد. خواه و ناخواه باید کتابی را که ترجمه می‌کند اساس قرار دهد.

امامی: بنده فکر می‌کنم درست به دلیل همین ندانستن فرهنگ اعلام مترجمان باید فکری بحال خود بکنند. مثلاً اگر هنگام ترجمه یک دسته فیش دم دست خود بگذارند و هر وقت به نامی برخوردند آن را ثبت و فیش کنند می‌توانند در پایان کار با مرتب کردن فیشها و مراجعه به آنها شکل ثابت و یکنواختی را برای اسامی انتخاب کنند، مثل همان باختر و یاکتریا... تکلیف همه این اسامی را به این ترتیب می‌توان روشن کرد.

بهار: خوب، مترجم ممکن است چنین گرفتاریهایی داشته باشد ولی مؤلف و نویسنده که لااقل باید به‌طور روشن و زنده با این نامها آشنا باشد و مؤلفان ما هم این آشنایی را غالباً ندارند.

امامی: اصولاً در سالهای اخیر کارها دقیقتر شده و توقع بالاتر رفته و از نویسنده و مترجم انتظاراتی هست، از جمله همین کار سیستماتیک که در مفهوم ما تازگی دارد و مؤلفان و مترجمان به آن توجه نداشته‌اند. می‌نستند پشت میز و شروع می‌کردند به ترجمه و یا نگارش. این که چه کنند تا همه خوانندگان راضی باشند مطرح نبود. اصولاً همانطوری که آقای رضا فرمودند مطالب علمی و مشکل در واقع باید توسط متخصص فن ترجمه شود نه مترجم حرفه‌ای. این یک راه می‌تواند باشد برای درست‌تر شدن ترجمه‌ها. منتها این مشکل دیگری ایجاد می‌کند. به این معنی که وقتی به شخص متخصص مراجعه می‌کنیم

کرده‌اید کدام برایتان مشکلتر از همه بوده است؟ به اصطلاح عرفان را درآورده؟

کشاوری: جواب دقیق نمی‌توانم بدهم، ولی خیال می‌کنم از همه مشکلتر برایم «یادداشتهای دوگل» بود، همان خاطره‌های جنگ دوم جهانی. از فرانسه البته «مونت‌اوریل» گی دوموپاسان را هم به نام «لیخند بخت» ترجمه کرده‌ام و لسی چندان اشکالی برایم نداشته. کتابهای سیمون هم که در سری جیبی منتشر شده اشکالی نداشته.

امامی: معمولاً جناب‌عالی ساعتی چند صفحه ترجمه می‌کنید؟ ظاهراً باید سرعت کارتان زیاد باشد.

کشاوری: صفحه‌های بزرگ روسی مثل «تاریخ ماد» را معمولاً روزانه بیش از ۵ صفحه نمی‌توانم ترجمه کنم. البته من هیچ قدرت آن را ندارم که در شبانه‌روز بیش از ۵ ساعت کار کنم. ده بیست سال پیش که نیروی بیشتر داشتم سرگرم کار انجمن بودم و کمتر به ترجمه می‌پرداختم. معهداً چند کتاب معروف مثل «دوران کودکی» گورکی و «قهرمان دوران» لرموتوف و غیره

و بحالتهای مختلف دیده می‌شود، از جمله حالت فاعلی یا ندایی یا غیر آن. اما در صورت فاعلی کوروش بوده است مثل دارا بهوش که با این شین‌ها اسم شکل فاعلی می‌گرفته‌است. ولی کاملاً درست است که مثلاً اسم دارا در فارسی در واقع شکل خاصی از نام قدیمی داریوش است.

رضا: روسها همین نام قدیمی را به شکل داریا به کار می‌برند.

فراغت ناگزیر

امامی: آقای کشاوری، شما گویا مدتی از ترجمه و تألیف خودداری کرده بودید، چطور شد که بار دیگر شروع کردید؟

کشاوری: آن خودداری سه سال اجباری بود و بطوری که در آخر جلد پنجم «هزار سال نثر پارسی» نوشته‌ام «فراغتی ناگزیر» دست داده بود. از آن فراغت و فرصت اجباری برای مطالعه و طرح‌ریزی و تا حدی فراهم آوردن مطالب «هزار سال نثر پارسی» استفاده کردم. بعد

می‌بینیم او عنداللزوم نثر خوبی ندارد. شاید امروزه به جایی رسیده باشیم که برای ترجمه مطالب تحقیقی و دقیق و علمی از یک تیم استفاده شود. مترجمی که در کارش مسلط است و نثر خوبی دارد، باید در کنار متخصص همان رشته قرار گیرد تا همکاری کنند. تنها ترجمه‌های ادبی را می‌شود به عهده کسی سپرد که همه ابتکار و خلاقیت خود را روی اثر می‌گذارد. ولی برای کارهای مشکل و دقیق چاره‌ای جز همکاری گروهی نیست.

کشاوری: اصولاً راجع به اسامی و اصطلاحات بعد از اسلام کار بالنسبه آسان است و دشواریها نسبت به دوران قبل از اسلام ناچیز است و در مورد ترجمه داستانها و مانند اینها هم این مشکلات اصلاً وجود ندارد.

رضا: از جمله نام کوروش تاکنون در یک جا هم درست به کار نرفته. این کلمه از کیوروسین یونانی گرفته شده، که اروس آن هم پسوند است. مادم به غلط نام کوروش را به کار می‌بریم.



را در آن زمان ترجمه کرده‌ام. بعدها که به ترجمه پرداختم پس از چندسال بیمار شدم و پس از آن ضعف و سستی غلبه کرد و حالا بازده کار من کم شده است.

رضا: آقای کشاوری، به عقیده شما مترجم واجد چه شرایطی باید باشد؟

کشاوری: ترجمه باید به زبانی صورت گیرد که قابل فهم عموم باشد. مترجم باید به زبان مادری خود کاملاً مسلط باشد و زبان خارجی را که از آن ترجمه می‌کند خوب بداند و بیش از همه

چون آن دوران فراغت سپری شد. دوسه سالی کار نمی‌کردم و به مطالعه می‌پرداختم و سرانجام تشویق آقایان داریوش همایون و دریاپندری و افکاری و روشنگر مجدداً مرا به کار واداشت. مثلاً روزی از کتاب «هزار سال نثر پارسی» که آماده چاپ بود به آقایان روشنگر و افکاری، که در آن زمان سازمان توبنیاد کتابهای جیبی را می‌گرداندند صحبت داشتم. ایشان گفتند چاپش می‌کنیم و اگر پیشنهاد ایشان نمی‌بود شاید هنوز آن اوراق داشت خاک می‌خورد.

امامی: آقای کشاوری از کتابهایی که ترجمه

روسیها بدون پسوند یونانی‌اش گرفته‌اند که آنهم غلط است. اسم اصلی این آدم کورا بوده است که رودخانه‌هایی به نام او باقی است. یکی رود کورا که گرگیها می‌گویند همان کر و آرس است، دیگری رود کر در فارس. به هر صورت این بحث را کسروی مرحوم بسیار خوب روشن کرده است.

سمیعی: آقای بهار تلفظ قدیم کوروش چه بوده است؟

بهار: اسم در فارسی باستان سرف می‌شده است

و پیش از همه آن زبان را خوب درک کند. اگر ذخیره لغات فعال او (یعنی لغتهای راکه می‌تواند بدون دشواری و بالبداهه به کار برد) کلان نباشد باید لااقل ذخیره لغات غیرفعال او (یعنی لغتهای را که چون در کتاب ببیند معنی آن را درک کند) غنی باشد. گذشته از این دانستن دو زبان تنها کافی نیست. باید در هر مورد لغتی مناسب و زیبا و وافی برای ادای مقصود در مقابل لغات خارجی بگذارد و این خود مهارت و ذوق لازم دارد. من در حدود شانزده سال است از محیط دوزبان خارجی که می‌دانم دورم و ذخیره لغات فعال من کاهش یافته. ولی دائماً به این دو زبان کتاب می‌خوانم و در نتیجه ذخیره لغات غیرفعال کاهش نیافته است. ضمناً باید عرض کنم که هر بار فرصتی دست دهد «گلستان» سعدی را از آغاز تا پایان می‌خوانم (تاکنون بیش از ده بار خوانده‌ام) و همچنین «تاریخ بیهقی» و دیگر کتب کهن و قدیم را. معتقدم که مترجم یا نویسنده هیچ وقت از خواندن کتب ادبی قدیم نباید غافل باشد.

ادیتورهای متذوق

سبعی: شما شعر هم می‌خوانید؟

کشاورز: البته مقصودتان شعر فارسی است. بلی، دیوان حافظ کتاب بالینی من است. یک بار در مقاله‌ای راجع به «کتاب‌تصوف» در مجله «راهنمای کتاب» نوشتم: «هر فارسی‌زبانی که حافظ را دوست ندارد حرامزاده است.» ادیتوری برداشت و به جای «حرامزاده» نوشت: «از ذوق ادبی بی‌بهره است» و یا چیزی مانند این. خلاصه اثر حرف و اجر مرا ضایع کرد. امان از این ادیتورهای «متذوق»!

بهار: آقای کشاورز فرمودید از جوانی و حتی کودکی به تاریخ علاقه‌مند بودید و مطالعه می‌کردید. بنابراین شما باید در زمینه تاریخ نظر شخصی هم داشته باشید. می‌خواستم بدانم نظر شما درباره تاریخهایی که شورویها می‌نویسند و تحلیل می‌کنند چیست؟ آیا با آنها موافقت یا نه؟ بخصوص در زمینه بردگی و رژیمهای اجتماعی...

کشاورز: در زمینه بردهداری من نمی‌توانم با آنها زیاد موافق باشم. البته بردهداری در ایران به آن صورت کلیشه‌ای و کلاسیک یونان و روم و بین‌النهرین وجود نداشته، منتها من وقتی ترجمه می‌کنم نوشته نویسنده را ترجمه می‌کنم.

رضا: روسها در چارچوب ایدئولوژی خودشان در زمینه تقسیم بندی جامعه بسیار خشک قضاوت

می‌کنند. انطباق دادن این نظریه در همهجا از جمله ایران درست نیست. برای من این سؤال مطرح است که آیا در ایران بردگی وجود داشته یا نه؟

کشاورز: به‌تصور من بردگی در ایران هم وجود داشته ولی نه به آن شکل و به‌صورت کلاسیک و آن چنان که در بین‌النهرین و یونان و روم بوده.

رضا: وضع اقلیمی ایران اجازه کار متمرکز برده‌ها را نمی‌دهد. شما صدها کیلومتر سفر می‌کنید همه‌اش بیابان بی‌آب و علق است. برده‌داری خاص مناطقی است که از کار متمرکز بردگان بتوان استفاده کرد و تعداد کثیری برده زیر نظر عده‌ای معدود کار کنند، مثلاً در شبکه‌های آبیاری بزرگ کنار نیل، یا دجله، یا فرات. باشرایطی که ایران دارد نگهداری برده برای کسی سودآور نبوده است. پس برده‌دار چه می‌توانسته بکند تا از کار برده استفاده کند؟ و خود زندگی و شرایط طبیعی حکم می‌کرده است تا مناسبات فتودالی یعنی ذیسم شدن دهقان یا زارع در زمین و محصول برقرار شود. این عامل اصلی به‌اشناخته‌راه ابریشم و واسطه شدن ایران میان شرق و غرب به‌نظر بنده سبب شده است تا ایران راه سرمایه‌داری را سریعتر از همه کشورها پیش‌گیرد. ما در دوره‌های حاشایی شاهد رشد عظیم اقتصادی و اجتماعی می‌شویم که شاید پس از ۷۰۰ تا ۸۰۰ سال و همزمان با جنگهای صلیبی، دنیای غرب به آن می‌رسد.

بهار: پیدایش بردگی ظاهراً بسته به آن نیست که تاجه اندازه تمرکز کار وجود داشته باشد؛ عوامل مؤثر دیگری برای ایجاد بردگی از نوع کلاسیک آن لازم است، چنانکه به‌وجود نیامدن دوران بردگی در آسیا و آفریقا و حتی در آمریکای سرخپوست معلول عوامل دیگر بوده است. تازه در خود اروپا هم دوران بردگی یکسان دیده نمی‌شود، از جمله در میان ژرمن‌ها و اسلاوها وضع و رای روم بوده است. جز در یونان و روم ظاهراً بردگی کلاسیک به‌وجود نیامده است. گویا در نظریه تکامل الزامی جامعه از بردگی به فتودالیسم بیشتر اروپا مورد نظر بوده است و در اشاراتی که به آسیا می‌کند از بردگی نامی نمی‌برد، حتی از «شیوه تولید آسیایی» صحبت می‌دارد.

سبعی: آقای کشاورز، بنده سؤالی دارم که شاید کمی گستاخانه باشد: آیا شما از حواشی آقای حکیمی بر ترجمه کتاب «اسلام در ایران» قلباً راضی هستید؟

کشاورز: خیلی خیلی راضی هستم. زیرا اگر آن تحسینها نبود کتاب به طبع نمی‌رسید و توضیحات مفیدی است.

مصدرضا حکیمی: بنده در این باره می‌خواستم توضیحی بدهم. ما به‌طور کلی نسبت به ملتهای پیشرفته احساس نوعی مغلوبیت ذهنی می‌کنیم. خوب، وقتی زیر نور سرتی می‌نشینیم این احساس دست می‌دهد، هر چند این برق و امثال آن، زاینده يك لحظه نیست و به اصطلاح «العلم والفلسفة من صنع الاجيال». همه وسایل و اختراعاتی که بشر امروز بدانها دست یافته، حاصل زحمات و تجربیات قرون و اعصار است، از جمله زحمات دانشمندان اسلام. من می‌خواهم بگویم این مغلوبیت ذهنی، بجز اینکه صفت نکوهیده‌ای است ویرای منش و قومیت‌ها زیان‌بار است (و حتی ممکن است اندک اندک ما را از عناصر اصیل و منتهای راستین و اصول ارزشمندان عربان کند)، در موارد بسیاری، منحرف کننده است و حتی خلاف اصول و روش علمی است. یکی از این موارد، مسئله اسلام‌شناسی است. ما در این زمینه (یعنی اسلام‌شناسی مستشرقین که خود سه دست‌اند: محقق، سیاسی، و کشیش مسلک) با دوسه مشکل عظیم روبه‌رو هستیم. یکی این که این آقایان زبان اول ماخذ اسلامی را به قدر کافی نمی‌دانند. دوم اینکه گاه آیاتی از قرآن را دلیل برجیزی می‌گیرند که اصلاً به آن چیز مربوط نیست. سوم مسئله ماخذ کار آنهاست.

ما خود تنها به «تاریخ طبری» اکتفا نمی‌کنیم، به آثار قبل و بعد آن هم مراجعه می‌کنیم تا یک مسئله را در چند سند کنار هم بگذاریم و احیاناً به نظر روشنی برسیم. چون مناسب است مثلاً می‌زنم: موضوع صلح امام حسن (ع) با معاویه. مورخین اعم از شیعه یا سنی، از جمله خطیب ابوبکر بغدادی، در باره امام حسن نوشته‌اند: کان اعبداهل زمانه: امام حسن (ع) پارساترین مرد زمان خود بود. این را خطیب بغدادی، مورخ سنی می‌نویسد: وما در همین مسئله صدر مورد قراردادی که در شروط صلح آمده بود - می‌بینیم باره‌ای از اسلام شناسان می‌نویسند، حسن بن علی، بافان مبلغ درهم... خلافت را فروخت و کنار رفت. حال آن که خلافت (یعنی اداره جهان اسلام بر اساس سیاست قرآنی) فروختنی نیست، آن هم برای کسی چون امام حسن، این برای او مانند نماز و روزه، يك تکلیف شرعی بوده است و شخصی در مقام امام حسن مکلف بوده این جریان را اداره کند. حتی سنی‌ها خود درباره امام حسن تعبیر «امیر المؤمنین» کرده‌اند. از جمله در «جوامع الحکایات» عوفی آمده: «امیر المؤمنین حسن بن علی» که خود سنی‌ها هم کلمه

امیرالمؤمنین را از خلفای راشدین تا امام حسن می‌رسانند، و حتی تا امام حسین (ع). پس او بدین امر مکلف بوده است هم از طریق وصایت و هم از طریق بیعت مسلمین. توضیحاً عرض می‌کنم: امام حسن، سرپرست خاندانهای بسیاری بود، خانواده‌های شهدای جنگهای صفین و... خانواده‌های احرار و آزادگانی که از بیت‌العمل معاویه محروم شده بودند، و اگر امام به آنان نمی‌رسید، امکان این بود که دچار سقوط مادی شوند و در نتیجه سقوط مرامی و دست از اصرار بر آزادی بکشند. اینها عوامل و بواعثی بود که امام را نیازمند می‌کرد تا مقداری از درآمد‌های بلاد اسلام را از چنگال معاویه در آورد و از دسترس حیف و میلهای او دور بدارد و به مستحقان و آزادگان محروم برساند. از این‌رو در صلحنامه شرط کرد که خراج دارا بگرد را به او بپردازند. مستشرقین قوعاً به هیچ‌یک از این مسائل توجه نکرده‌اند، نیز به زندگی و حالات زاهدانه امام حسن - که موافق و مخالف اعتراف کرده‌اند - توجهی ابراز نداشتند. از همه شگفت‌انگیزتر اینکه، در همان مآخذ که آقایان مستشرقین بدانها استناد می‌کنند - مانند طبری و ابن‌اثیر - آمده است که این خراج را اهل دارا بگرد، به دستور معاویه به بیت‌العمل امام نپرداختند و مستشرقین این قسمت را دیگر نقل نمی‌کنند. اینجاست که می‌فهمیم اظهارات برخی از اسلام‌شناسان غیر مسلمان چگونه بی‌اعتبار و گاه مفرضانه است. این‌گونه اشتباهات یا اظهار نظرهای من‌عندی و نادرت بسیار است، از جمله می‌خواهم «دائرةالمعارف اسلام» را نام ببرم که در نوع این مطالب دچار اشتباهات عجیب است. خوب است اگر اکنون کسانی به فکر ترجمه آن هستند، مطالب آن را با متخصصان در میان بگذارند و اینهمه اشتباه را دوباره در زبان فارسی نشر ندهند.

کشاورز: شما فکر می‌کنید اخیراً کتابهای محققانه‌ای نوشته شده است که بتوان با اطمینان خاطر بدانها مراجعه کرد؟

حکیمی: آری، با داشتن کتابهای تحقیقی اخیر که خود علمای مسلمان تألیف کرده‌اند و از مآخذ مهمی که ناشناخته مانده بود استفاده کرده‌اند، دیگر اکنون می‌توان تألیفات مستشرقان را در زمینه اسلام، درست نپذیرفت و باین مآخذ تطبیق کرد.

کشاورز: درست هیچ چیزی را در دنیا نباید پذیرفت.

شیعه و سنی

حکیمی: در این پنجاه ساله اخیر چه علمای اهل

سنت در مصر و... چه علمای شیعه کارهای تحقیقی روشن کننده‌ای به دست داده‌اند و از آن میان من در اینجا می‌خواهم به چند کتاب اشاره کنم: «عبدالله بن سبا» تألیف مرتضی‌العسکری، «النص والاجتهاد» و «المراجعات» - تألیف علامه شرف‌الدین، «صلح‌الحسن» تألیف شیخ‌رازی آل‌ساین، و «الإمام‌الصادق» و «المذاهب‌الاربعة» - تألیف اسد حیدر، و «ما یقال عن الإسلام» - تألیف استاد عباس محمود عقاد.

کریم امامی: من فکر می‌کنم همه سنگینی بار ضبط صحیح اسامی ایرانی را نباید به عهده مترجم گذاشت. هر دستگاه نشر باید آدمهای متخصصی داشته باشد که به مترجم کمک کند.

وقیل از اینها کتاب عظیم «عقبات‌الانوار» - تألیف علامه مجاهد میرحامد حسین هندی. تحقیقات مرتضی‌العسکری درباره عبدالله بن سبا، حقایق بسیاری را روشن کرد و معلوم داشت که عبدالله بن سبا شخصیتی است مجعول و غیر تاریخی. چنانکه دکتر ملحسین و دکتر علی‌الوردی نیز اشاره‌وار به این موضوع توجه داده بودند. و از جمله کتبی که از نظر تحقیق در حد نهایی است، کتاب «الغدیر» معروف است و میبختهای عجیب آن، از جمله بحث حدیث‌شناسی، در حدیث اسلامی، میبختی است درباره حدیث متواتر. این نام یکی از انواع جدیدی است. حدیث «متواتر» حدیثی است که بیون آن قطعی است. علمای حدیث‌شناسی بحث کرده‌اند که جلد تفهیم و اوری حدیث را متواتر می‌کند یعنی ده نفر گفته‌اند مانند حافظ جلال‌الدین سیوطی معروف است که از بزرگان علمای قرن دهم است. تفتازانی معروف - معاصر امیر تیمور گورکانی - می‌گوید نقل هشت نفر، حدیث را متواتر می‌سازد. و این حزم در کتاب «المحلی» نقل چهار نفر را مثبت «تواتر» دانسته است. و اکنون ما می‌نگریم که یکی از کارهای مهم صاحب «الغدیر» همین است که اولاً در صفحه اول این کتاب (که ۱۱ جلد آن چاپ شده، و سرتاسر کتاب ذکر سند است) نوشته: که من در این کتاب، آنچه می‌آورم از مآخذ و مدارک اهل سنت است، سپس صد و ده راوی صحابی برای حدیث «غدیر» به دست می‌دهد از ماخذ معتبر اهل سنت، یعنی یازده برابر

نصاب حدیث «متواتر». بدینگونه صاحب «الغدیر»، آنچه مؤلفان - از بلخ تا اندلس - داشته‌اند جمع کرده است و جلو همه ناقدان جهان گذاشته است. پس دیگر ثابت است که پیغمبر (ص) در محل غدیر خم علی (ع) را معرفی کرده است و این حدیث گفته اوست. ناقدان مصری هم برای مؤلف تقدیرنامه‌ها نوشتند، و مخصوصاً مجله «الکتاب» قاهره - که حدود سی سال است منتشر می‌شود و مجله معتبری



است - درباره «الغدیر» نوشت: «مؤلف الغدیر، کتاب خوش راه، از بحثهایی آکنده است درباره شریعت و تاریخ، بحثهایی که نظرگاه شیعه را روشن می‌کند و واجب است بر اهل سنت، که این نظرگاه را به‌طور درست بشناسند، و از طریق منابع صحیح - نه منابع غرض‌آلود یادگرون شده - آن را مورد توجه قرار دهند. اگر این‌گونه شناخت صحیحی از تشیع در جهان اسلام پدید آید، حتماً به نزدیک شدن فرق مسلمین، و نیرو بخشیدن به آنان و در یک صف قرار دادنشان کمک خواهد کرد». البته این کتاب از این نظرگاه، کتابی اصلاحی خواهد بود. دارالخلافه‌ها رواج دادند که شیعه بدعت‌گذار است. و ما ثابت کرده‌ایم که نه ما بدعت نگذاشته‌ایم، متصل به پیغمبر هستیم. و ما شاخه اصلی اسلامیم یعنی آنچه خود پیامبر خواسته. به‌عکس تبلیغات دستگاههای اموی و عباسی که کشیده بود به اینجاست که شیعه بدعت‌گذار است، علتش هم آن بود که شیعه به آن حکومتها گردن نمی‌نهاد، نمونه آن هم خواهد بود نظام‌الملک است و سیاستنامه، که انقلابیون شیعه یا شیعه‌مسلک را ملحد و مزدکی یا بددین معرفی می‌کند.

باری، حالا وقتی ما به آثار مستشرقین مراجعه می‌کنیم و می‌بینیم با داشتن این همه اسناد درباره «تواتر حدیث غدیر» این مسائل را نادیده گرفته‌اند و مثلاً می‌گویند درباره غدیر اسنادی چندان در دست نیست، باید با سر بلندی بگوییم خیر، هست و شما اطلاع ندارید یا اطلاع

دارید و نمی‌خواهید اذعان کنید، مبدا به تفاهم مسلمین کمک کند.

در پایان سخن خودم ضمن تشکر از مؤلف محترم آقای پطروشفسکی که کتابی محققانه دربارهٔ مملکت و مذهب ما تألیف کرده‌اند، همچنین سپاسگزاری از شما آقای کشاورز، که رنج این ترجمه سنگین را بر خود هموار کرده‌اید، یاد می‌کنم که آنچه به‌عنوان تعلیق و توضیح، بر این کتاب افزوده شده است - با محدودیت جوانب کار - تنها برای بیشتر روشن شدن واقعیات بوده است و عرضه داشتن مقداری از واقعیات تاریخی و علمی، چون چه‌بیا مآخذی که در دسترس ما هست و در اختیار مؤلف محترم نبوده است.

سمیعی: آقای کشاورز، سؤالی در ذهن من باقی مانده است. شما فرمودید به رشتهٔ تئاتر هم علاقه داشتید، چه شد که در این زمینه هیچ ترجمه‌ای نکردید؟

کشاورز: راستش موقعی که به تئاتر علاقه داشتم و حتی بازی می‌کردم در رشت بودم. حسن ناصر که نمی‌دانم اسمش را شنیده‌اید یا نه، بیشتر نمایشنامه‌های مولیر، چند نمایشنامه از رینار، یکی دو نمایشنامه از راسین، مانند Des Plaideurs اگر اشتباه نکنم، یک نمایشنامه از سدن Sedaine و تعداد زیادی نمایشنامه‌های دیگر را به فارسی ترجمه کرده بود و همه را هم منطبق کرده بود با وضع خودما. نه تنها اسمی را ایرانی کرده بود، حتی غالباً امثال وحکم فارسی و آیاتی را هم آورده بود. مثلاً «سالوس» (تارتوف) مولیر، ترجمهٔ حسن ناصر به عقیدهٔ بنده از ترجمهٔ مرحوم فروغی خیلی بهتر است. در آنجا در برابر حسن ناصر من مجال ترجمه نداشتم. حتی پس از رفتن او هم احتیاجی به این کار نبود. معذرتاً دو نمایشنامه از لابیچ Labiche ترجمه کردم که در رشت نمایش داده شد.

امامی: آیا از نمایشنامه‌های آقای ناصر چیزی هم چاپ شده بود؟

کشاورز: نه، هیچ کدام، نه تنها چاپ نشده، بدبختانه هیچ اسمی از این آدم باقی نیست.

امامی: چرا، چندین رمان هم از میشل زواگو ترجمه کرده بود که چاپ شده است. ترجمهٔ «سهراب» جیمز موریه یا «گوزپشت نتردام» ویکتور هوگو هم از او به چاپ رسیده است. ولی ترجمهٔ این نمایشنامه‌ها خیال می‌کنید هنوز موجود است؟

کشاورز: آقای عت به نام رضا حسین‌زاده که

وکیل دادگستری و گویا مشاور حقوقی شهرداری تهران است. او در آن زمان عضو فعال انجمن فرهنگ و سرفلور ما بود. همهٔ این نمایشنامه‌ها را او داشت. دیگر نمی‌دانم حالا هم دارد یا از بین رفته. تنها جایی که دیدم یادی از حسن ناصر شده در مقاله‌ای در مجلهٔ «سپید و سیاه» بود که مرحوم سعید نفیسی نوشته بودند.

دائی نمایشی و دیگران

سمیعی: این آقای ناصر جوان بود؟

کشاورز: نه، از ما خیلی بزرگتر بود. چون با مرحوم دائی نمایشی و میرزا یحیی کرمانی و یکی دو نفر دیگر کار می‌کرده است. بعدها یک بار پیشکار مالیهٔ گیلان شد.

سمیعی: دائی نمایشی را تهرانیها کمتر می‌شناسند.

کشاورز: اینها در اوایل مشروطیت انجمنی تشکیل دادند به اسم «امید ترقی». حسن ناصر

عنايت الله رضا: وضع اقلیمی ایران اجازة کار متمرکز برده‌ها را نمی‌داده است. برده‌داری خاص مناطقی بوده‌است که از کار متمرکز بردگان بتوان استفاده کرد.

که گمان می‌کنم تهرانی بود این نمایشنامه‌ها را برای آن انجمن ترجمه می‌کرد. اما دائی نمایشی تاجری بود که می‌آمد و به‌طور رایگان و بدون دریافت مزد روی صحنه بازی می‌کرد. اینها در حدود شصت و پنج سال پیش به این کار دست زدند، یعنی وقتی که در تهران از تئاتر به سبک جدید و برای مردم خبیری نبود.

میرزا یحیی کرمانی زرگر بود. برای خود من هم چیزی ساخته بود. هان، اینکه گفتم چیزی ساخته به یادم انداخت که من از انجمن فرهنگ رشت هم جایزه‌ای گرفتم، برای ترجمهٔ دو اثر کورنی - «سینا» و «هوراس» - یک نشان طلا گرفتم؛ دائی نمایشی هم همان نشان را گرفت. در همان زمان مرحوم معتمدالاسلام مدیر روزنامهٔ «وقت» رشت ترجمه‌ها را از من

گرفت و نمی‌دانم دچار چه سرنوشتی شدند. نشان را هم دیگر ندارم. اما حکم آن که در مجلهٔ فرهنگ چاپ شد موجود است.

هدایت و نیما

امامی: آقای کشاورز، این روزها از صادق هدایت و نیما یوشیج زیاد صحبت می‌شود. شما با آنها آشنایی داشتید؟

کشاورز: رابطهٔ من با صادق هدایت اندکی بیشتر از آشنایی بود. ولی آشنایی من با نیما از کنگرهٔ نویسندگان شروع شد که مرحوم بهار ریاست آن را داشتند. مرحوم دهخدا، مرحوم فروزانفر، مرحوم هدایت و دیگران در آن کنگره شرکت داشتند و اعضای هیئت رئیسهٔ کنگره بودند. بنده منشی بودم و همیشه با هدایت در محل هیئت رئیسهٔ بهلوی هم می‌نشستم. در آن زمان مرحوم بهار وزیر فرهنگ بود و دکتر شایگان هم که در کنگره شرکت داشت معاون همان وزارتخانه بود. نویسندگان و شاعران می‌آمدند و آثار خود را می‌خواندند.



نیما آمد شعری خواند که یادم نیست ولی در کتاب کنگرهٔ نویسندگان چاپ شده است. روز بعد شاعری آمد، من او را هیچ نمی‌شناختم، منظومه‌ای سراپا دشنام علیه نیما شروع کرد به خواندن. همه فحشهای رکیک بود. من منشی کنگره بودم و در عین حال مسئولیت حسن جریان کنگره هم از طرف انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی به عهدهٔ بنده سپرده شده بود. همین که شروع کرد من دیدم خیلی بدشد، ناسزاگویی آن شاعر هم دنباله داشت. ناگزیر رفتم دم گوش مرحوم بهار گفتم اگر این آقا کوتاه نکند من حرفش را بهر نحوی شده قطع می‌کنم. مرحوم بهار بازبان نرم و ملایم مخصوص خود شعر آن شاعر را قطع کرد و نگذاشت او دنباله کند. البته من خودم باید آشکارا بگویم که شاید به مقتضای سن با شعر

امامی: سورکوف که بود؟

کشاورز: سورکوف؟ شاعر و نویسنده معروف روسی بود، منشی ماکسیم گورکی و رئیس اتحادیه نویسندگان شوروی بود و به نمایندگی از طرف آن اتحادیه به کنگره آمده بود. او برگشت بهمن گفت تو خیال می کنی من خودم می فهمم؟

امامی: جناب عالی فرمودید با صادق هدایت آشنا بودید. ممکن است بفرمایید آشنایی تان چه جور شروع شده بود؟

کشاورز: آشنایی ما از هیئت تحریریه مجله «پیام نو» («پیام نو» قدیم نه «پیام نوین») شروع شد. اعضای این هیئت عبارت بودند از صادق هدایت، بزرگ علوی، دکتر خانلری، نوشین، عیسی بهنام، سعید نفیسی، دکتر مهدی بیانی و بنده. یادم نیست شاید دوسه نفر دیگر.

شیعی: مثلاً صحیحی؟

کشاورز: نه، صبحی هیچ وقت عضو آن هیئت تحریریه نبود. بله، از همانجا دوستی ما شروع شد.

امامی: آقای کشاورز متشکریم.

امامی: عقیده هدایت درباره نیما چه بود؟

کشاورز: هدایت به نیما نظر خوبی داشت. اتفاقاً روابط من با هدایت پس از این واقعه خیلی محکمتر شد، برای آن که هدایت می دانست من شعر نو را دوست ندارم و انتظار نداشتم من چنین کاری کنم و جلو آن شاعر فحاش را بگیرم.

پس از همان جله من با آلکسی سورکوف در گوشه ای مشغول صحبت شدیم؛ باهم زیاد خودمانی گفتگو می داشتیم. به او گفتم آلکسی آلکساندروویچ من بعضی شعرهای مایاکوفسکی را نمی فهمم.



نمونه ای از اصل و ترجمه «خاطره های جنگ جهانی دوم»

Au troisième printemps de la guerre, le destin rend son arrêt. Les jeux sont faits. La balance se renverse. Aux États-Unis, d'immenses ressources sont transformées en moyens de combat. La Russie s'est ressaisie; on va le voir à Stalingrad. Les Britanniques parviennent à se rétablir en Égypte. La France Combattante grandit au-dedans et au-dehors. La résistance des peuples opprimés, notamment des Polonais, des Yougoslaves, des Grecs, prend une valeur militaire. Tandis que l'effort de l'Allemagne a atteint sa limite, que l'Italie se démoralise, que les Hongrois, les Roumains, les Bulgares, les Finlandais perdent leurs ultimes illusions, que l'Espagne et la Turquie s'affermissent dans leur neutralité, que, dans le Pacifique, est enrayée l'avance du Japon et renforcée la défense de la Chine, tout va porter les alliés à frapper au lieu de subir. Une action de grande envergure se prépare en Occident.

در سومین بهار جنگ، سرنوشت، فرمان خویش را صادر کرد. طرفین مهره های خود را بازی کردند. کفه ترازو به سوی دیگری متمایل گشت. در ایالات متحده آمریکا، منابعی عظیم به صورت وسایل پیکار درآمد. روسیه به خود آمد و در استالینگراد نهاد خویش را نشان داد. انگلیسها مجدداً در مصر استوار گشتند. [فرانسه مبارز در داخل و خارج نضج گرفت.] پایداری ملت های اسیر و ستم دیده، به ویژه لهستانیان و یوگوسلاویان و یونانیان بهمدی افزایش یافت که ارزش نظامی پیدا کرد. و در عین حال، کوشش آلمان بدرجه ای رسید که تجاوز از آن محال بود. ایتالیا روحیه باخته بود و مجاران و رومانیان و بلغاریان و فنلاندیان امیدهای واهی و نهایی خویش را از دست دادند و اسپانیا و ترکیه در بیطرفی راسخ تر گشته و پیشرفت ژاپون در اقیانوس آرام متوقف گشت و امر دفاع چین تقویت شد و تمام مقدمات فراهم آمد تا متفقین به جای تحمل ضربه های دشمن - به دشمن ضربه وارد کنند. عملیات پر دامنه ای در غرب تدارک می گشت.

الف) ترجمه

۱۳۲۳ کتابهای جیبی، ۱۳۴۲	A. Chekhov, <i>Muzhiki</i>	آ. چخوف	۱ موژیکها ۲۳. با عنوان دهقانان، به انضمام ترجمه داستان روشنائیها، از همان نویسنده
پیام، ۱۳۵۰			۳۳. با عنوان روستائیان، به انضمام ترجمه داستان روشنائیها و داستان مردنانش از همان نویسنده
۱۳۲۴	A. Pushkin, <i>Dubrovskiy</i>	آ. پوشکین	۲ دوبروسکی
۱۳۲۵	M. Y. Lermontov, <i>Bela</i>	م. ی. لرمونتوف	۳ بلا
۱۳۲۶	M. Gorkiy, <i>Vragi</i>	ماکسیم گورکی	۴ دشمنان، نمایشنامه
۱۳۲۶	K. Simonov, <i>Russkiy Vopros</i>	کوستاتین سیمونوف	۵ موضوع روسیه، نمایشنامه
۱۳۲۸ ۲۳. کتابهای جیبی، ۱۳۴۶	Vanda Vasilevskaya, <i>Prosto Lyubov'</i>	واندا واسیلوسکایا	۶ عشق یهیرایه
سپهر، ۱۳۲۹	Mark Twain, <i>The Cultivator of Chicago</i>	مارک تواین	۷ زارع شیکاگو (ترجمه از متن فرانسه)
سپهر، ۱۳۳۰ ۲۳. کتابهای جیبی، ۱۳۴۱	M. Gorkiy, <i>Detstvo</i>	ماکسیم گورکی	۸ دوران کودکی
۱۳۳۱ ۲۳. کتابهای جیبی، ۱۳۴۱	M. Y. Lermontov, <i>Geroy Nashego Vremeni</i>	م. ی. لرمونتوف	۹ قهرمان دوران
کوتنبرگ، ۱۳۳۹	J. B. Priestley, <i>Blackout in Greatley</i>	ج. بی. پریتلی	۱۰ شهر در تاریکی (ترجمه از متن فرانسه)
کتابهای جیبی، ۱۳۴۱	G. Simenon, <i>Les dossiers de l'agence O</i>	ژرژ سیمنون	۱۱ کارد و طناب به انضمام سه داستان دیگر از همین نویسنده
کتابهای جیبی، ۱۳۴۱	G. Simenon, <i>Signé picups</i>	ژرژ سیمنون	۱۲ امضای مرموز
کتابهای جیبی، ۱۳۴۱	G. Simenon, <i>La nuit du carrefour.</i>	ژرژ سیمنون	۱۳ شبی در چهارراه به انضمام ترجمه «کار آگاه استانبول» و «جنایتی در گابون» از همین نویسنده
مروارید، ۱۳۴۱	Guy de Maupassant, <i>Mont-Oriol</i>	گی دو مویاسان	۱۴ لیخند بخت (مونت-اورول)
فرهنگ ایران زمین، ۱۳۴۱ پیام، ۱۳۵۰	I. P. Petrushevskiy, <i>Dvizhenie Serbedarov v Khorasane</i>	ای. پ. پتروشفسکی	۱۵ نهضت سرداران در خراسان
کتابهای جیبی، ۱۳۴۲ پیام، ۱۳۵۰	A. Chekhov, <i>Ogni</i>	آ. چخوف	۱۶ روشنائیها به همراه دهقانان (روستائیان)
مروارید، ۱۳۴۲ (۱۳) مروارید، ۱۳۴۵ (۲۳)	Charles de Gaulle, <i>Mémoires de guerre</i>	شارل دوگل	۱۷ خاطره‌های جنگ دوم جهانی ۱۹۴۲ - ۱۹۴۴ (در دو جلد)
کتابهای جیبی، ۱۳۴۲	Erle S. Gardner, ?	ارل استانی گاردنر	۱۸ بازی با مرگ (ترجمه از متن فرانسه)
کتابهای جیبی، ۱۳۴۳	Edmond About, <i>Roi des montagnes</i>	ادمن آبو	۱۹ شهریار کوهسار

انجمن ایران باستان، ۱۳۴۴ ۲۳، پیام، ۱۳۵۱	M. M. D'yakonov, <i>Parfia</i>	م. م. دیاکونوف	اشکانیان	۲۰
مؤسسه تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۴	I. P. Petrushevskiy, <i>Zemledelie i agrarnye otnosheniya v Irane XIII - XIV vekov</i>	ای. پ. پتروشفسکی	کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول	۲۱
سهر، ۱۳۴۵	L. N. Tolstoy, <i>Detstvo, Otrochestvo, i yunost'</i>	ل. تالستوی	کودکی، نوباوگی، جوانی	۲۲
بنگاه ترجمه و نشر، ۱۳۴۵	I. M. D'yakonov, <i>Istoriya Midii ot drevneyshikh vremen do kontsa IV veka n. e.</i>	م. دیاکونوف	تاریخ ماد برنده جایزه اول سلطنتی ۱۳۴۵	۲۳
مؤسسه تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۶ ۲۳، همان ناشر، ۱۳۴۹	I. V. Pigulevskaya, A. Y. Yakubovskiy, I. P. Petrushevskiy, L. V. Stroyeva, L. M. Belenitskiy, <i>Istoriya Irana s drevneyshikh vremen do kontsa 18-go veka</i>	ای. و. پیگولوسکایا، آ. ی. یاکوبوسکی، ای. پ. پتروشفسکی، ل. و. سترویوا، ل. م. بلنیتسکی	تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم (در دو جلد)	۲۴
مؤسسه تحقیقات اجتماعی، ۱۳۵۰	V. V. Bartol'd, <i>Oroshechenie v Turkestane</i>	و. و. بارتولد	آبیاری در ترکستان	۲۵
پیام، ۱۳۵۰	I. P. Petrushevskiy, <i>Islam v Irane</i>	ای. پ. پتروشفسکی	اسلام در ایران	۲۶
پیام، ۱۳۵۰	A. Chekhov, <i>Raskaz neizvestnogo cheloveka</i>	آ. چخوف	داستان مرد ناشناس به همراهی «روستائیان» منتشر خواهد شد:	۲۷
بنیاد فرهنگ ایران	V. V. Bartol'd, <i>Turkestan</i>	و. و. بارتولد	ترکستان	۲۸
بنگاه ترجمه و نشر	Oranskiy, <i>Vvedenie v iranskuyu filologiu</i>	اورانسکی	مقدمه فقه اللغة ایرانی	۲۹
بنیاد فرهنگ ایران	Oranskiy, <i>Iranskie yaziki</i>	اورانسکی	زبانهای ایرانی	۳۰
بنگاه ترجمه و نشر	Bokshchanin, <i>Parfia i Rim</i>	بوکشچانین	پارت و رم	۳۱
فرانکلین	V. V. Bartol'd	و. و. بارتولد	برگزیده‌ای از مقالات بارتولد درباره ایران و آسیای میانه	۳۲
انتشارات آگاه	Rodenko, <i>Kurdskie skazki</i>	م. ب. رودنکو	افسانه‌های کردی	۳۳

(ب) تألیف

- ۱ حسن صباح، ابن سینا، مجموعه جوانان، ۱۳۴۴، ۲۳، ۱۳۴۸
 - ۲ هزارسال نثر پارسی، در ۵ جلد، کتابهای جیبی، ۴۶-۱۳۴۵
 - ۳ گیلان، ابن سینا، مجموعه جوانان، ۱۳۴۷
 - ۴ یادداشتهای سفر حسنک یزدی به گیلان [برای کودکان]، بنگاه ترجمه و نشر، ۱۳۵۰
- منتشر خواهد شد:**
- ۵ آشفالدونی [داستان بلند]، انتشارات نیل